

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: هشتم - تابستان ۱۳۹۰
از صفحه ۶۱ تا ۷۲

محضر مولانا

(تأملی در کم و کیف سرایش مثنوی)*

دکتر احمد خاتمی^۱
استاد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه شهید بهشتی، تهران
نیلوفر توکلی^۲

چکیده

بررسی و تأمل در مثنوی مولانا جلال‌الدین از ابعاد گوناگون می‌تواند به درک بهتر این کتاب شریف کمک کند. از مهم‌ترین موضوعاتی که از دیرباز درباره مثنوی مطرح بوده و هست، چگونگی سرایش آن است. آنچه مشهود است این است که مولانا، مثنوی را فی‌البدیهه سروده است اما کم و کیف آن، آن‌گونه که باید و شاید معلوم نیست. مقاله حاضر می‌کوشد تا با بررسی مثنوی، نکاتی را که می‌تواند به چگونگی شکل‌گیری مثنوی و عوامل سرایش آن کمک کند استخراج و در ذیل اوقات، مخاطبان، روش مولانا، حالات مولانا و... مدون نماید.

واژگان کلیدی: مولوی، مثنوی، سرایش مثنوی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۸

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۳۰

^۱ - پست الکترونیکی: a_khatami@sbu.ac.ir

^۲ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، پژوهشگر.

مقدمه

یکی از ارزشمندترین آثار تعلیمی و عرفانی، مثنوی معنوی، سروده جلال‌الدین محمد بلخی، معروف به «مولانا» و «ملای رومی» است که از حیث اشمال بر مباحث عرفانی و تعلیمی و عقاید دینی و لطایف کلامی، در زمره برجسته‌ترین کتاب‌های ارباب معرفت قرار گرفته است. مولانا جلال‌الدین که بدون تردید، یکی از بزرگ‌ترین عرفای اسلامی به شمار می‌رود، قطعاً با عنایات خاص الهی مثنوی را به عنوان اثری جامع و کامل برای طالبان حق و حقیقت به رشته نظم کشیده تا سالکان طریقت و خواهندگان حقیقت را چراغ هدایت باشد. زبان ساده و مردمی مولوی، به همراه شیوه‌ای که برای طرح دقایق عمیق تعلیمی و عرفانی برگزیده - یعنی شیوه تمثیل و حکایت - این اثر گرانسنگ را از دایره خواص و خاص الخواص به میان مردم نیز کشیده و همگان را به قدر مراتبشان از منبع پر فیض خود بهره‌مند ساخته است.

شگفتی این جاست که این اثر جاودان و جهانی، که بعد از مرگ مولانا (۶۷۲ ه.ق) همواره در جای جای جوامع بشری سر بر آورده و با افکار تازه و مطالب زنده جاودانی خود، تشنگان علم و معرفت را سیراب کرده، منظومه‌ای است که مولانا به درخواست حسام‌الدین و دیگر یارانش فی‌البداهه سروده و ایشان با اشتیاق آنها را مکتوب نموده‌اند. و مثنوی را به یادگار نهاده‌اند.

این که این مجالس چگونه بوده و چه اوقاتی تشکیل می‌شده است، مخاطبان چه کسانی بوده‌اند، حال و هوای مستمعان و روش برخورد مولانا با آنها چگونه بوده است، از جمله نکاتی است که به دقت بر کسی معلوم نیست و «هیچ یک از حاضران این مجالس چیزی در باب شیوه انعقاد آنها تقریر نکرده‌اند. بعد از قرن‌ها، که می‌تواند حدس بزند که در آن لحظه‌های املائی مثنوی، مولانا در حال انشای کلام، در حالی که سخن بر سبیل بدیبه می‌گفت و آن را در قالب شعر و مثنوی به بیان می‌آورد، چه وضعی داشت؟ بر منبر می‌نشست؟ در تالار جمع‌خانه، جایی می‌ایستاد و یا در صحن

مدرسه قدم می‌زد؟» (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۸)

آنچه مسلم است این است که مولانا پس از آنکه «نی‌نامه» را سرود، واردات روحانی خود را همچنان در همان بحر و قالب، جزء به جزء بر سیل و عطف و به همان‌گونه بدیهه‌پردازی بر خاصان از مریدان می‌خواند و املا می‌کرد.

«حسام‌الدین و یاران مجلس که سکوت آنها برای مولانا مجال تفکر و استمرار در اندیشه را فراهم می‌ساخت، آنچه را مولانا تقریر می‌کرد، می‌نوشتند و بعضی تنها به شنیدنش بسنده می‌کردند، و بدیهه‌های طبع مولانا که با عجله نوشته می‌شد به وسیله حسام‌الدین که این مجالس به تقاضای او برپا شده بود، دوباره با مقابله ضبط یاران و کاتبان دیگر تحریر می‌شد و در فرصت دیگر در خلوت مناسبی، حسام‌الدین آن ابیات را به آواز خوش بر مولانا می‌خواند و وی آنها را به قدر ضرورت اصلاح و تنقیح می‌کرد و سپس آن جمله در دفتری ثبت می‌شد.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۵)

با این حال در لابه‌لای مثنوی به بیت‌هایی برمی‌خوریم که ظاهراً اشاراتی به مجالس نظم و سرایش مثنوی دارد و حاکی از حال و هوای جلسات و دیدگاه‌های مولوی درباره مطالب تعلیمی و تربیتی است. مجموعه این ابیات را می‌توان به گونه مجمل در محورهای زیر بررسی کرد:

اوقات برگزاری مجالس

از سیاق کلام مولانا چنین برمی‌آید که برگزاری مجالس، بیشتر در شب‌ها بوده است. شاید اشتغال روزانه او مانع از دست یافتن به فرصتی مناسب برای نظم مثنوی در روز می‌شده و از این‌رو، بیشتر شب‌ها به املا و انشای مثنوی می‌پرداخته است «چنان‌که یک جا از قرینه پیداست، که گوینده تا صبح به نظم و تقریر اشتغال دارد، و وقتی طلوع صبح او را به پایان یافتن شب متوجه می‌سازد، از این امر که تمام شب **حسام‌الدین چلبی** و احیاناً بعضی دیگر از یارانش را در بی‌خوابی نگهداشته است، احساس خجالت می‌کند.» (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ج ۱، ص ۲۰)

صبح شد ای صبح را پشت و پناه!
عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه

«شارحان، در معنای بیتِ تعبیرات متعدد عرضه داشته‌اند؛ یکی از این تعبیرات، قول **جامی** در *نفحات* است که گاه‌گاه چنان بودی که از اوّل شب تا مطلع فجر خدمت مولانا املا می‌کرد و چلبی حسام‌الدین می‌نوشت، بدون وقفه. بدین جهت است که می‌گویند شاعر در این بیت از خداوند درخواست می‌کند از نویسندهٔ تقریرات او بخواهد که وی را به سبب آنکه در آن ساعت، گفتن اشعار خود را به پایان آورده است؛ ببخشاید» (نیکلسون: ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۷۸)

گاهی نیز مجالس نظم مثنوی در روز تشکیل می‌شده است. مثلاً ابیاتی در دفتر چهارم حکایت از آن دارد که مولانا مجلس را در روز تشکیل داده و به هنگام عصر از «کوتاه کردن سخن» خبر می‌دهد:

وقت عصر آمد، سخن کوتاه کن ای که عصرت عصر را آگاه کن!
(۳۸۱۸/۴)

و باز در همان دفتر می‌گوید:
روز آخر شد، سبق فردا بود راز ما را روز کی گنجبا بود؟
(۱۶۴۵/۴)

با این حال باید به این نکته اشاره کرد که ظاهراً مجالس درس مولوی زمانی خاص برای پایان نداشته است و وی متناسب با حال و هوای مخاطبان، هرگاه که احساس تنگی وقت کرده، عنان سخن را به سوی ایجاز کشانده است:

بی‌گه است، ارنه بگویم حال را مدخلِ اَعْواض را و ابدال را
(۲۱۰۵/۳)

و یا هرگاه که احساس می‌کند که فهم سخن او برای مخاطبان ثقیل است، مطلب را جمع‌بندی کرده و به اتمام می‌رساند:

درنیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسّلام
(۱۸/۱)

مخاطبان مولانا هنگام سرودن مثنوی

آنچه از مثنوی برمی آید، این است که مخاطب اصلی و برجسته مولانا در مجالس نظم مثنوی، حسام‌الدین چلبی است که مولانا با حضور او به وجد می آمده و لب به سخن می گشوده است؛ و هرگاه حسام‌الدین به دلایلی امکان شرکت در مجلس را نمی یافته، مولانا نیز به طریقی از برگزاری مجلس سرباز می زده است. چنان که در آغاز دفتر دوم، آشکارا به این موضوع اشاره می کند و آغاز دفتر دوم را به میمنت بازگشت ضیاءالحق، حسام‌الدین، می داند:

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون نگردد شیر شیرین، خوش شنو
چون ضیاءالحق حسام‌الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود	با بهارش غنچه‌ها ناگفته بود
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت	چنگ شعر مثنوی آغاز گشت

(۱-۵/۱)

اگرچه علاوه بر حسام‌الدین، گروهی دیگر نیز مخاطب مولانا بوده‌اند، که از آنها تعبیر به دوستان می کند:

باز می گردیم از این ای دوستان	سوی مرغ و تاجر و هندوستان
-------------------------------	---------------------------

(۱۵۸۵/۱)

اما مولانا پویندگی مثنوی را به تأثیر وجود حسام‌الدین و شوق و طلب او منسوب می کند و در آغاز دفتر سوم - که ظاهراً مقارن با بیماری حسام‌الدین است - می کوشد تا بیماری‌های جسمانی را در نظر وی کوچک، و قوتِ درونی او را که نیروی حقیقی اوست، در او بزرگ نماید و با تمثیلاتی از او می خواهد تا با نیروی الهی‌ای که در او هست، همچون ابراهیم خلیل که از آتش نمرود بی گزند برون آمد، از آتش امراض جسمانی برآید و این آتش را بر خود برد و سلام ببند:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار	این سوم دفتر که سنت شد سه بار
-----------------------------	-------------------------------

برگشا گنجینه اسرار را در سوم دفتر بهل اغدار را
(۱-۲/۳)

تا

گردد آتش بر تو هم برد و سلام ای عناصر مر مزاجت را غلام
(۱۰/۲)

و نیز در آغاز دفتر پنجم هم وی را به مقاومت در برابر حاسدان دعوت می‌کند و در آغاز دفتر ششم او را علامه می‌خواند که همه به نوعی حکایت از تأثیر حسام‌الدین در سرودن مثنوی و توجه مولانا به حضور او دارد.

حسام‌الدین افزون بر اینکه محرک مولانا در سرودن مثنوی و مخاطب اصلی او به شمار می‌رفته، کاتب مثنوی نیز بوده است و ظاهراً آن را با آوازی خوش بر مولانا می‌خوانده است:

قصدم از الفاظ او راز توست قصدم از افشایش آواز توست
پیش من آوازت آواز خداست عاشق از معشوق حاشا که جداست!
(۷۵۸-۹/۴)

اما حسام‌الدین در روزهای آخر عمر مولانا او را به ادامه نظم مثنوی تشویق نمی‌کند، و بر اساس نقل گوینده «خاتمه»، پسرش سلطان ولد - که در واقع از حال مولانا در آن ایام چنانکه باید آگاه نیست - جای او را می‌گیرد و نقش مخاطب را می‌یابد.

با این حال گاهی هم مولانا از مخاطب مبهم یاد می‌کند. مخاطبی که در مجلس حضور دارد و مولانا به دلایلی نمی‌خواهد او را آشکارا مورد خطاب قرار دهد. پس خطاب را به گونه‌ای بیان می‌دارد که مخاطب خاص، لحن مولانا را دریابد، اما دیگران متوجه توجه او به آن مخاطب نشوند.

شاید علل ابهام در مخاطب، به دلیل پرهیز دادن مخاطبان دیگر از خطایی که مولانا از مخاطب مبهم دیده است، باشد و یا به دلیل تنبیه مخاطب مبهم خطاکار و تحذیر او از خطاکاری‌های دیگر.

گاهی نیز به نظر می‌رسد وجود مخاطب مبهم برای طرح سؤالاتی است که مولانا می‌خواهد به آنها پاسخ گوید، و یا مخاطب مبهم در مجالس مثنوی، غافل یا جاهلی است که نیازمند به ارشاد و تحذیر است و مولانا به اقتضای حال، وی را متنبه می‌سازد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ج ۱، ص ۱۴۵)

مولانا این مخاطب مبهم را با الفاظ و تعبیرات خاص خطایی، مانند ای عمو، ای صنم، ای پسر، ای فلان و نظایر آن می‌خواند. و گاهی نیز از تعبیر ای فتی که اصطلاح جوانمردان و فتیان است، و گاهی از بوالحسن یا خواجه بوالعلا و گاهی نیز از **ای تَمَر** (نام مادر علاءالدین کیقباد سلجوقی)، **ای سَعَاد** (از عرایس شعر عرب)، **ای فخرکیا** (از نام‌های رؤسای اسماعیلیه) بهره می‌گیرد. (همان: ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۶)

روش مولانا در برخورد با مخاطبان

از سروده‌های مولانا برمی‌آید که او گه‌گاه با مخاطبانی خسته روبه‌رو بوده است که یا خواب، آنها را در ربوده، یا فهم سخن‌های عرفانی و کلامی مولانا از حوصله ایشان خارج بوده است و یا با همه شأن و منزلتی که داشته‌اند، رفتاری خلاف میل و انتظار مولانا یا خلاف شأن مجلس از آنها سر می‌زده است. برخورد مولانا با هر یک از ایشان محل تأمل است:

- گاهی به شیوه واعظان و اهل منبر، به گونه‌ای آمیخته به ابهام و برای تنبیه مخاطب خود، قاری مجلس را به خواندن آیه‌ای از قرآن کریم فرمان می‌دهد:

دست من بنمود بر گردن هنر مُقریا بر خوان، که اُنشَقَّ القمر

(۱۹۲۰/۲)

- گاهی نیز از شیوه تجاهل‌العارف - که شیوه و روش متعارف اوست - بهره می‌گیرد و این بیشتر در مواقعی است که مولانا سعی دارد شأن مخاطب را رعایت کند و از تذکر مستقیم بپرهیزد و از روش غیرمستقیم تعلیم و تربیت استفاده کند:

مستفید اعجمی شد آن کلیم تا عجمیان را کند زین سرِ علیم
ما هم از وی اعجمی سازیم خویش پاسخش آریم چون بیگانه پیش
(۳۱۱۲-۳/۴)

- گاهی نیز از روش مستقیم بهره گرفته و به ویژه نسبت به مستمع خفته با صراحت اعتراض می‌کند و سخن گفتن در جمع خفتگان را کاری بیهوده و نقش بر آب می‌داند:

مستمع خفته است، کوه کن خطاب ای خطیب، این نقش کم کن تو بر آب
(۱۹۲۰/۲)

که از مثل سائر «النَّاصِحُ لِلْغَفْلَاءِ كَالرَّاقِمِ عَلَى الْمَاءِ» نیز بهره گرفته است.
- گاهی هم به دلیل حضور مخاطبان خسته و مستمعان نیم‌خفته، از «بیغاره» به بهانه آنکه قدر و شأن مستمعان اقتضای آن دارد، استفاده کرده است و گفتن آن را کاری برخلاف میل خویش دانسته که از آن چاره‌ای نداشته است:

هر محدث را خسان باذل کنند حرفش ار عالی بود، نازل کنند
زان که قدر مستمع آید نبا بر قد خواجه بُرد درزی قبا
چون که مجلس بی چنین بیغاره نیست از حدیث پست نازل چاره نیست
(۱۲۴۰-۱۲۲۲/۶)

و مولانا عذرهایی از این قبیل را، با توجه به حدیث «سَخِنَ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (خاتمی، ۱۳۸۵: ۳۱۲) فراوان آورده است.

- در دفتر اول هم شاعر طی ابیاتی شنوندگان خود را به سبب بی‌توجهی و بی‌علاقگی و خواب غفلت سخت نکوهش می‌کند و اظهار می‌دارد که فقدان شور و شوق آنان مانع از ارائه سخن گفتن و تعلیم است. او در این ابیات، کلمات

خود را به سنگ‌های آسیا مانند می‌کند که دانه‌های پند و ارشاد و آموزش را برای استفادهٔ مریدان و شاگردان وی آسیاب می‌کند.

وی همچنین روح ناطقه یا قوهٔ ناطقهٔ خود را که مُلهم از عقل کل (لوگوس: Logos) است به آب مانند می‌سازد که آسیا را می‌گرداند؛ اِنَا اِلِهَام وِلّیّ، چون جوابی در دل کسانی که سخنان او را می‌شنوند، نیابد، بر لبان او نیاید (نیکلسون، ۱۳۷۸: ج ۱، صص ۴۳۶-۴۳۷):

چون که جمع مستمع را خواب برد	سنگ‌های آسیا را آب برد
رفتن این آب فوق آسیاست	رفتنش در آسیا بهر شماست
چون شما را حاجت طاحون نماند	آب را در جوی اصلی باز راند
ناطقه، سوی دهان تعلیم راست	ورنه خود آن نطق را جویی جداست

(۳۰۸۷-۳۰۹۱)

حالات مولانا در هنگام سرودن مثنوی

- مولوی گاه خود را مغلوب حالتی می‌داند که در اختیار او نیست. حالتی که دهان مولانا را می‌گشاید و او را به سخن وا می‌دارد. خود او این حالت را به عطسه کردن و خمیازه کشیدن تشبیه کرده که در اختیار آدمی نیست و دهان بدون اراده برای عطسه نمودن و خمیازه کشیدن باز می‌شود. سخن گفتن مولانا گاه چنین است: بدون اراده و خارج از اختیار؛

این همه دانم ولی مستی تن می‌گشاید بی‌مراد من دهن آن چنان کز عطسه و از خامیاز این دهن گردد به ناخواه تو باز

(۳۲۹۸/۴-۳۲۹۹)

- حالت دیگری که مولانا از آن یاد کرده، حالتی است درونی. احساس می‌کند که صدها خموش بی‌نفس از اندرون وی دست بر لب‌هایش نهاده‌اند و او را دعوت به سکوت و خوشی می‌کنند.

زندروم صد خموش خوش نفس دست بر لب می‌زند، یعنی که بس!
(همان، ۱۷۷)

اشارت‌های دیگر مولانا دربارهٔ مجالس نظم مثنوی

۱. نقد ادراک قاصران و شیفتگان عرفان نظری؛

چنان که از مثنوی برمی‌آید، گویا یکی از معاصران مولانا درصدد کوچک جلوه دادن مثنوی برمی‌آید و مولانا را وادار به پاسخ‌گویی می‌کند:

پیش از آن که این قصه تا مخلص رسد دود گندی آمد از اهل حسد
من نمی‌رنجم از این لیک این لکد خاطر ساده دلی را پی کند
و بعد به کلام سنایی استناد می‌کند و با آوردن تمثیل‌هایی سخن‌های آن شخص
کوتاه‌نظر را پست می‌شمارد:

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیرقال این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می‌نیابد چشم کور
خریطی ناگاه از خرخانه‌ای سر برون آورد چون طعانه‌ای
که این سخن پست است یعنی مثنوی قصه پیغمبرست و پی روی
نیست ذکر بحث و اسرار بلند که دوانند اولیا آن سو سمند
شرح و حد هر مقام و منزلی کلام انسانی که به پر زد بر پرد صاحب‌دلی
(۴۲۳۶-۴۲۲۷/۳)

۲. انتقاد از اوضاع و احوال روزگار؛

از دیگر نکاتی که مولانا در ضمن سرودن مثنوی به آن توجه داشته و مخاطبان خود را نیز به آن توجه می‌داده است، مسائل اجتماعی و انتقاد از اوضاع و احوال بوده است. مسائل اجتماعی به‌ویژه آنگاه که به روابط انسانی مربوط می‌شود و نامردی‌ها و نامردی‌ها در رفتار و کردار آدمیان بروز و ظهور می‌یابد، مولانا را می‌آزارد و او را وا می‌دارد که تذکرات خود را بیان کند:

این زمان سرها مثال گاو پیس دُوکِ نطق اندر ملل صد رنگ ریس
نوبت زنگی است، رومی شد نهان این شب است و آفتاب اندر رهان
(۱۸۶۸/۶ و ۱۸۷۰)

۳. دفع اتهام پرگویی خود:

تا نگویی مر مرا بسیارگو من ز صد یک گویم و آن همچو مو
(۳۵۰۵/۴)

۴. اظهار این که مثنوی قسمتی از حقایق است، نه همه آن:

کی گذارد آنکه رشک روشنی است تا بگویم آنچه فرض و گفتنی است
(۱۹۴/۲)

این خود آن ناله است کو کرد آشکار آنچه پنهان است، یارب زینهار!
(۲۰۰۱/۶)

۵. تصریح به این که قصه‌ها و تمثیلات مثنوی - مانند قرآن - ممکن است بعضی را هدایت و بعضی را گمراه کند:

این مثال نور آمد، مثل نی مر تو را هادی عدو را ره‌زنی
(۴۶۰/۴)

از آنچه به اجمال گفته شد معلوم می‌شود که مولانا مجموعه عظیم مثنوی را، فی‌المجلس و به اصرار و درخواست حسام‌الدین به‌گونه‌ای نامنظم و در اوقاتی نامشخص و در جمعی که غالبشان آمادگی شنیدن سخنان پرمغز و عرفانی مولانا را با

همه سادگی اش نداشته‌اند، سروده است. و بعید نمی‌نماید که تنوع موضوعات و غلبه حکایات و تمثیلات در مثنوی به خاطر ایجاد انگیزه و رغبت مخاطبان به شنیدن مطالب مولانا باشد.

از ابیات پراکنده‌ای که در این مقاله آمده معلوم می‌شود که مولانا حضور حسام‌الدین را شرط تشکیل جلسات می‌دانسته است. کیفیت و کمیّت جلسات نیز می‌تواند در نشان دادن عظمت فکری و قدرت خلاقه مولانا در انتخاب موضوعات و پرداخت آنها و ایجاد نظم کلی در عین پراکندگی‌های مقطعی مؤثر باشد.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

۱. خاتمی، احمد، ۱۳۸۴، ترجمه، تکمله و بررسی احادیث مثنوی، چ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲. زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۸، سرّنی، چ سوم، تهران، علمی.
۳. _____، _____، ۱۳۷۰، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، علمی.
۴. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۶۶، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، مولی.
۵. نیکلسون، رینولد آلین، ۱۳۷۸، شرح مثنوی معنوی مولوی، چ اول، تهران، انتشارات علمی، فرهنگی.